

ذکر وصول قضیه هایله پادشاه مغفور به تبریز و
جلوس سعادت مانوس حضرت شاهزاده معظم مکرم
ولیعهد دولت ابد توأم

السلطان الاعظم و الخاقان الاکرام ناصرالحق و الحقیقه والدین
سلطان ناصرالدین شاه قاجار قوینلو و
عزیمت به دارالملک طهران صانهاالله عن الحدثان

چون ایام بیماری حضرت شهریاری قریب به بیست (۲۰) روز تطویل یافته بود، و نزدیکان مرفوع الطمع از صحتش بودند، در همه منازل عرض راه چپارخانه و اسکدار منتظر اخبار مانده، در هشتم شهر شوال از مضمون تعلیقہ جناب حاجی میرزا آقاسی که در حرکت دادن حضرت ولیعهد به سوی تختگاه موروثی به علی خان ماکوئی سردار آذربایجان نوشته و تأکید در آمدن آن حضرت کرده بود، این خبر وحشت اثر به اهالی دارالسلطنه تبریز رسیده تواتر یافت.

و میرزا فضل الله نصیرالملک وزیر آذربایجان، نهفتن این راز عالمگیر را بی فایده دانست. شرح حال پادشاه بی همال و گذشتن از این دیر پر ملال را ابراز کرده به تعزیت و سوگواری و مصیبت و اشکباری روزی چند بگذاشت، و حسب الارث والاستحقاق والوصیة عزیمت دارالخلافه [۸۹] طهران تصمیم دادند، و علما و فضلا و وزرای دول خارجه و داخله اتفاق کرده حضرت اعلی را از سوگواری بر پدر بزرگوار ممانعت کردند.

و در شب چهاردهم شوال المکرم حضرت ولیعهد دولت به جلوس بر سریر سلطنت تمکن دادند و کمر اطاعت بر میان جان بستند. افواج آذربایجان را به التزام رکاب مستطاب اعلیحضرت شهریاری اخبار و احضار نمودند و قریب پنجاه هزار

(۵۰۰۰۰) تومان به مخارج سفر خیریت اثر مصروف کردند. کُل اعظام آذربایجان از محال قریب و بعید به اقتضای بخت سعید به شوق خدمت پادشاه جوانبخت حاضر شدند.

و میرزا محمدتقی خان فراهانی وزیر نظام آذربایجان به تهیّه و تدارک توپخانه و افواج پرداخته در اندک فرصتی و مهلتی ملتزمین رکاب را حاضر ساخته خود را مورد الطاف پادشاه با عدل و انصاف نموده، دوازده (۱۲) عراده توپ جهان آشوب با فورخانه مستعد به سرهنگی الله‌ویردی خان ولد قاسمعلی خان افشار بهادرلو در حرکت آمد، و افواج مانند بحر موج جنبش گزیدند. فوج خاصّه تبریزی و فوج ششم تبریزی به سرتهپی محمد خان بیگلربیگی بن فتحعلی خان بن هدایت‌الله خان گیلانی، و فوج سیم مراغه به سرتهپی جعفرقلی خان قاجار بن اسکندر خان بن فتحعلی خان بیگلربیگی مراغه و فوج پنجم قراجه‌داغی ابواب جمعی جعفرقلی خان قراجه‌داغی، و فوج شانزدهم شقاقی ابواب جمعی ابوالفتح خان افشار ارومی، و فوج قهرمانیه ابواب جمعی حسن خان ولد حاجی بیژن خان گرجی قدیمی، و فوج مخبران شقاقی ابواب جمعی قاسم خان قراباغی برادرزاده فضلعلی خان بیگلربیگی قراباغی، و علی هذاالقیاس افواج پیاده و عساکر سواره از شاهیسون و سایر طوایف آذربایجان در رکاب مستطاب پادشاه کامیاب به حرکت درآمدند.

و در منزل مشهور به باسمنج محاسن خدمتکاری میرزا تقی خان وزیر نظام در نظر مبارک پادشاه اعلی مقام جلوه قبول نموده او را به منصب بزرگ امارت نظام که سابقاً با محمد خان زنگنه مرحوم بود منصوب و به خلعت و نشان و تفقدات خاصه مخصوص فرمود. و تمام منازل را با نظامی تمام قطع می نمودند، با آنکه زیاده از سی هزار (۳۰۰۰۰) کس در رکاب ظفر مآب ملتزم بودند به رعایا و برایای معابر و مسالک و منازل و مراحل حیفی و ظلمی و جوری و جفائی نرفت.

چون سابقاً مرقوم شد که مقرب الخاقان خسرو خان گرجی به ولایت سنندج مأمور و والی آن حدود و ثغور بود و بعد از رحلت پادشاه مغفور و استحضار از رکضت شهریار منصور از سنندج بیرون آمده، در سامان منزل سامان ارخی زنجان به رکاب مستطاب اعلی پیوست.

همچنین محبعلی خان ماکوئی حکمران کرمانشاهان چون از اخبار دارالخلافه مستحضر گردید، توقف در کرمانشاهان نتوانسته راه آذربایجان برگرفته در این منازل به شرف رکاب بوسی پادشاه بی همال مشرف شد، و علی خان ماکوئی بن حسین خان که برادر اکبر محبعلی خان و محمدعلی خان و دیگران بود، سابقاً به حمایت جناب حاجی میرزا آقاسی به لقب سرداری آذربایجان ملقب و به شمشیری مرصع مخلع شده بود؛ چون از استیصال حاجی استطلاع کرد، مشوش شده به کوه ماکو مراجعت گزید.

همچنین میرزا آقا پسر میرزا مهدی برادر جناب حاجی با دویت (۲۰۰) سوار به عزم ملازمت در رکاب مستطاب پادشاه کامیاب آمده او را نیز مشوش کردند، فرار کرده باز گردیده به خوی رفت. حاجی خان قراباغی که امیربهادر جنگ لقب داشت و در سفر هرات معزز بوده پس از بی مرحمتی های شاه مغفور به تبریز آمده بود نیز از ملازمت رکاب تجانب گزیده، کشیکچی باشی نواب شاهزاده ملک قاسم میرزا نایب الحکومه تبریز شده به حکم امنای دولت او را معزول کردند و به اندک فرصتی از عالم در گذشته وفات یافت.

چون خبر استیصال جناب حاجی به دست امرای جمهوری به عرض پادشاه ذیجاه رسید، تأمل فرمود تا در طهران حقیقت آن مکشوف شود، و جناب میرزا نصرالله اردبیلی صدرالممالک در طهران مدعی وزارت و صدارت دیوان اعلی بود و قبل از ورود حضرت خاقانی در خانه های جناب حاجی میرزا آقاسی نزول اجلال نمود. غالب خلائق را چنان متصور بود که این منصب بزرگ به وی اختصاص خواهد یافت، وی نیز به حل و عقد بعضی امورات دیوانی می پرداخت.

و در اردوی همایون اختیار ارقام و احکام بر وجه سابق به سرکار وزیرالشأنی نصیرالملک علی آبادی مازندرانی مفوض بود، و میرزا تقی خان امیر نظام به مهمات نظامیه دخالت می نمود و در اندیشه اکتساب شئونات عالیه و مقامات متوالیه می زیست، به احتشادی تمام و احتشامی تام موکب فیروزی کوکب به حوالی دارالخلافه رسید، همه روزه در همه منازل فوج فوج امنای دولت و ائانه سلطنت به سلطان جوان بخت و دارای فلک تخت حصول و وصول می یافت و شاهزادگان و امیرزادگان به استقبال موکب اجلال متوالیاً همی رفتند تا عرصه یافت آباد مخیم

اردوی سعادت بنیاد گردید، قبه و خرگاه حضرت پادشاه ذیجاء سر بر فلک هشتم برافراخت؛ و به جهت تعیین ساعت ورود، روزی دو در آن منزل توقف افتاد. و در میان امرای جمهوره اختلاف رفت و مورد ایرادات چند شدند و کام و ناکام به اردو رفته شرف حضور اقدس ظل الهی را دریافتند، غالب صاحب منصبان قدیم از مناصب عزلت یافتند.

علی قلی خان سرتیپ سابقه افواج افشار ارومی که در رکاب نصرت مآب شاهنشاهی بود به حراست شهر و بروج و انتظام امور اهل دخول و خروج به شهر مأمور گردیده، در خانه مقرب الخاقان عیسی خان بن حاجی محمد باقر خان بیگلربیگی دولو نزول نمود، و به خدمات خود اشتغال گردید.

و معلوم افتاد که غالب امورات رجوع به میرزا تقی خان امیر نظام است [۹۰] و او را در حضرت اقدس اعلی مرتبه و شأنی تمام؛ و جناب صدر الممالک قبل از ورود همایون از سکونت در خانه حاجی میرزا آقاسی ممنوع شد و به خانه خود رجوع کرد و عمارات درونی و برونی حاجی مخصوص منزل جناب امیر نظام مذکور گردید.

اگر چه نواب شاهزاده عباس میرزا بایستی تا قزوین به استقبال موکب نصرت کوکب پادشاهی پذیره شود، چون نگاهی داشت صورت امکان نیافت ولی در روز ورود مسعود پادشاهی به منزل یافت آباد او را سوار کرده با معدودی از عمله جات راه سپردیم، قبل از ورود جنود نامعدود از یافت آباد گذشته به موکب فیروزی کوکب قریب گردیده، شاهزاده از اسب فرود آمده، شرط تعظیم و چاکری به جای آورده، عالی جناب حاجی ملامحمود معلم و حاجی بیژن خان لله به عرض اقدس رسانیدند که: عباس میرزا است. اعلی حضرت پادشاه ذیجاء که به سبب گرمی هوا در کالسکه نشسته بودند از این سوی ملتفت شده او را به سواری و قرب کالسکه رخصت انعام فرمودند، این غلام را نیز بخوانده در حوالی کالسکه رفته از شاهزاده پرسش خال فرمود و تفقدات بی نهایت نمود. عرض کردم که: به واسطه کسالت و نقاقت دیر به رکاب بوسی سعادت یافته والّا نیت داشت که در قزوین سعادت حضور اعلی دریا بد. دیگر باره التفاتها فرموده، پس از نزول در خیمه مبارک او را قریب به حضور بنشستن مأذون و الحق کمال مهربانی و رأفت و عطوفت با وی به

ظهور آورده، اشفاق پدرانۀ آن حضرت مایۀ خوشدلی شاهزادۀ افسرده خاطر گردید.
و این غلام قصیده‌ای در تهنیت ورود مسعود عرض کرده بودم به خاک پای
مبارک معروض داشتم و مورد الطاف شدم و شفاهاً مامور به تربیت شاهزاده عباس
میرزا گشتم و باز گشتم، ولی چه سود که جمعی نادان نگذاشتند که مورد الطاف
چنین پادشاهی بزرگوار و مهربان شود و در ظل رأفت و عاطفت ملوکانه تربیت یابد،
چنانکه در مقام خود مرقوم خواهد افتاد.

ذکر ورود مسعود

اعلیحضرت شاهنشاه فلک جاه ایران به دارالملک طهران و
جلوس بر تخت مخصوص خاقان صاحبقران قاجار
بالیمن و السّعادة و الامن قد نزل

لمؤلفه

به بال ای پی تخت بر آسمان
ملک ناصرالدین شهنشاه عصر
چنین شاه کی دیده مُلک عجم
پدر بر پدر عادل و شهریار
سراپا خردمندی و فرهی
فریبرز برز و سکندر در است
بهشتی شد ایران چو او شاه شد
پی تخت بالید بر فرق ماه
از او شد جوان و قوی و درست

به ناز ای سر تاج بر لامکان
که آمد فزاینده فتح و نصر
ز گاه فریدون و دوران جم
نیا بر نیا خسرو تاجدار
دلیری به بالای سرو سهی
منوچهر چهر و فریدون فر است
جهان شد جوان او چو برگاه شد
چو شه ناصرالدین بر آمد بگاہ
کهن دولتی گشته فرتوت و سست

موکب نصرت کوکب شاهنشاه جوان بخت پیر عقل عادل کامل ابوالسّیف و
الفتح و النّصر قهرمان الماء والطّین خدیو عصر اعلیحضرت سلطان السّلاطین
الناصرلدّین الله ناصرالدّین پادشاه قاجار غازی خلدالله مُلکه به دولت و اقبال و
حشمت و اجلال با دریا دریا لشکر و افواج و کوه کوه توپ گردون کوب و نقاره خانۀ
خسروی و کوسهای کسروی در روز هفدهم شهر ذی قعدة به دارالملک طهران نزول

فرمود، وصلای عام در داد. و شاهزادگان و اهالی حرم محترم را به تفقدات شاهانه مسرور و مستمال فرموده سوگوارن را به خلاع آفتاب شعاع از کسوت عباسی بیرون آورده، و در هشت ساعتی شب شنبه بیست و دویم ذیقعدة یکهزار و دویست و شصت و چهار (۱۲۶۴ هـ / اکتبر ۱۸۴۸ م) با بازو بندهای مشهوره خاقانی و کلاه مرصع کیانی و سایر ائانه خاص و اسباب حضور مرحمت اختصاص:

بر تخت و مسند پدر و جد نشست شاه

بی شبهه وارث پدر و جد بود پسر

خطیبان هنرور ری خطبه‌های عربی و پارسی خواندن برگرفتند و شعرای بلیغ قصاید تهنیت معروض داشتند، و امنای دولت و امرای حضرت جا بر جا چون نقش دیوار محو و حیران بایستادند. از شکوه و حشمتش تاج و تخت سرافتخار و پای اعتبار بر ماه و مهر گردان سپهر کران کردند و شنلیک توپهای پی در پی زمین را سیماب وار به لرزه درآورد؛ و از خروش طبل و شیپور نفخه صور به مسمع مجامع نزدیک و دور همی رسید؛ و از فرّ وجود پادشاه جوان جوان بخت تاج و تخت خاقان صاحب قران پیر زلیخاوار جوانی از سر گرفتند.

و پس از التفات با امرای حضور به مبارکی و میمنت و سرور به حرمخانه شاهانه توجه فرمود، و سر نیاز در حضرت خداوند کارساز بر خاک مسکنت نهاده، به شکر نعمت پروردگار منعم پرداخت. و دیگر روز به بارگاه فلک اشتباه توجه فرموده به حل و عقد و رتق و فتق و عزل و نصب پرداخت و نخست:

[صدارت امیرکبیر]

منصب عظیم صدارت عظمی و امارت کبرای کشور و لشکر را در ازای خدمات سابقه به جناب میرزا تقی خان فراهانی که به همه مناصب در خور و مناسب بود تفویض فرمود، و او را «صدر معظم» و «اتابک اعظم» و «امیرکبیر» لقب داد و استقلال افزود و به تشریف شریف مصاهرت بر همه امثال و اکفا مفاخرت بخشید، و مختار و اختیار فرمود.

احکام مازندران و لرستان |

و نواب امیرزاده خانلر میرزا حکمران مازندران به حکومت بروجرد و لرستان مأمور شد، و نواب مهدی قلی میرزا برادر کهنتر او را به ایالت مازندران مفتخر فرمود و برفت.

ذکر مأموریت

نواب مستطاب امیرزاده معظم اردشیر میرزا

به نظم بلاد عراق و عربستان .

چون به عرض امنای دولت کسری معدلت خسرو عهد و خاقان اعظم جوان- بخت خلدالله سلطانه رسیده بود که بعد از رحلت شاهنشاه مغفور طاب ثراه گروهی از الوار کوه‌نشین بختیاری در غیبت رکاب حضرت شهریار پای [۹۱] از جاده ادب پیشتر نهاده و دست جسارت و شرارت بر اهالی عراق و رواحل قوافل گشاده‌اند، حسب الامر اقدس اعلی نواب مستطاب امیرزاده معظم اردشیر میرزا حکمران سابق مازندران به حکومت لرستان و بختیاری و عربستان و خوزستان و کعب و فلاحیه و رامهرمز مفتخر گردید، و سلیمان خان گرجی [سهام الدوله] به پیشکاری و سرداری وی اختصاص یافت و با افواج قاهره و توپخانه ذخیره عطف عنان توسن عزم به جانب کمره و جرفادقان و خوانسار و فریدن و چارمحال فرموده، مسالکی که محل مهالک شده بود از خس و خار وجود اشرار پاک برفت، و مسافتی که مخالفت داشت از تصرف ارباب بغی و اصحاب طغیان بیرون کرد، جماعتی از گروه الوار را به دارالبوار فرستاد و گروهی را به دارالخلافه روانه کرد تا پی ایشان گرفتند.

رعایای مستهم را مستمال کرده و برایای مضطرب را آرام داد، اموال قوافل را از اشرار سارق و طارق مسترد نمود و به صاحبان آن خواسته ناخواسته بخشود، مکامنی که الوار بختیاری در قریه بروجن منتهای فریدن و مبتدای بلاد خود بنیاد کرده بودند بالکلیه خراب و مسکن بوم و ذئاب کرد، آن بومان شوم که در آن مرز و بوم مساکن داشتند، همگی را به دست آورد، طعمه عقبان طعان و ضراب ساخت.

پس از مدت شش ماه انتظام مهمان آن بقاع و قلاع به واجبی داده، پس از راه بروجرد به لرستان روی نهاده، از معارف طوایف بیرانوند و سگوند و دلفان متمرّدین و مفسدین آنها را بگرفته به سیاست رسانید، و به حضرت سلطنت فرستاد. اهالی عربستان را نیز تنبیه تمام کرد، خراج و باج مستمر بر هر یک نهاده آن صفحات را بالکلیه از نفحات معدلت حضرت و نصرت داده مورد عواطف و عوارف شاهنشاه سکندر جاه گردید.

ذکر اختلال امر فارس و

مأموریت نواب مستطاب امیرزاده مکرم بهرام میرزا
به ایالت آن ولایات و انتظام آن ساحات و
آمدن حسین خان نظام الدوله به رکاب مستطاب
حضرت شاهنشاه خلدالله ملکه

در زمان قضیه خاقان مغفور و انتشار آن خبر وحشت بار به ممالک محروسه در ملک فارس حادثه و فتنه‌ای عظیم به ظهور آمد، شهر و بلوکات بهم برآمدند، و طرق و شوارع مسدود شد تا کار به جایی رسید که الواط شهری با چاکران رکابی منازعه کردند، و روز به روز ازدیاد یافت و دمبدم شعله فتنه افزودن گرفت. مقرب الخاقان حسین خان نظام الدوله مقدم در ارک متحصن شد و افواج نظامی و صاحب منصبان به حمایت وی موافقت کردند، همه روزه از جانب شهر هجوم و شورش و از جانب ارک قدوم و یورش، و از طرفین جمعی مقتول و مجروح شدند. و در آن ایام مقرب الحضرت الخاقان عزیز خان مگری به سرهنگی فوج چهارم تبریزی در آن ولایت بود، و در حفظ ارک و دفع خصم و محاربه با اعدا جلادتی تمام به ظهور آوردی، و چاکران رکابی را اعانتی و حمایتی بی غایت کردی.

در آغاز جلوس میمنت مانوس اعلیحضرت شاهنشاهی بر تخت خاقان صاحبقران و انتظام امور ممالک ایران چون معروض افتاده بود که: حسین خان مقدم آجودان‌باشی قدیم و نظام الدوله دولت جدید قویم که در این سنوات حاکم فارس و صاحب اختیار آن صفحات بود، از غوغای شیرازیان تات و فتنه قشقائیان

ترک ناچار حکومت را ترک و به حصن ارک کریم خان متحصن و بی‌برگ و پس از صاحب اختیاری بی‌اختیار شده، لهذا نواب مستطاب امیرزاده معظم مکرم بهرام میرزا عم اکرم افخم خود را به فرمانرمانی مملکت فارس اختصاص بخشید، و محمدعلی خان قشقائی ایلخانی فارس را که مدت ده (۱۰) سال در دارالخلافه طهران به توقف مأمور و ملتزم رکاب پادشاه مغفور بود، برای انجام خدمات دیوانی در خدمت امیرزاده معظم روانه فارس داشت، و میرزا فضل‌الله نصیرالملک علی‌آبادی را به پیشکاری امیرزاده مقرر فرمود و یکصد (۱۰۰) سوار طالبش مستعد رزم و چالش با جماعتی دیگر از پیاده و سواره در خدمتش مأمور شدند.

و به تاریخ چهاردهم ذی‌حجه الحرام سنه (۱۲۶۴ هـ / نوامبر ۱۸۴۸ م) به یک ثوب جبه ترمه و شمسه الماس مخلع گردیده و در بیست و چهارم شهر مزبور از دارالخلافه بیرون رفته قطع منازل فرموده در نهم شهر صفر به شیراز رسید، و فتنه را فرو نشاند و بلاد را کمال امنیت بخشید، و خلائق را اطمینان داد و نظام‌الدوله را محفوظ داشت، و خدمات بزرگ بدین دولت جاوید عدت کرد که در مقام خود مشروح افتد.

تغییر و تبدیل حکام

و چون در اصفهان نیز فتنه برخاسته بود و امیر دیوان از غوغای دیوان به کنجی نشسته و اختلال تمام به حال خواص و عوام راه یافته، لهذا جناب جلالت مآب میرزا تقی خان فراهانی به اذن و اشارت حضرت خاقانی روحنا فداه، میرزا نبی خان امیر دیوان سابق طهران و حاکم لاحق اصفهان را به حضور مهر ظهور بخواند و خال بی‌همال خویش سلیمان خان ملقب به «خان خانان» را که ولد انجب و اکبر امیرکبیر مغفور ظهیرالدوله محمد قاسم خان بن سلیمان خان بن محمدخان قاجار قوئلو بود به حکومت عراق یعنی اصفهان مفتخر فرمود.

فضلعلی خان قراباغی بیگلاریگی کرمان را احضار و نواب امیرزاده آزاده طهماسب میرزای مؤیدالدوله بن دولتشاه مغفور که امیرزاده‌ای دانشمند است به حکمرانی کرمان و نظم سرحدات بلوچستان روانه فرمود و او در آن ولایات

خدمات بزرگ را مصدر گردید و در دو سه سال ایام حکومت سی و هفت (۳۷) قلعه از قلاع محکمه مسخر کرد و به تصرف در آورد.

و نواب امیرزاده شاهرخ میرزا خلف فرمانفرمای سابق فارس به حکومت کاشان مأمور شد و جناب حاجی میرزا آقاسی روانه عتبات عالیات گردید، و صدر الممالک را به کرمانشاهان بردند، و جناب جلالت مآب میرزا آقا خان نوری وزیر عساکر منصوره اعتمادالدوله العلیة العالیة لقب یافت و به مشاوره و مشارکه آن جناب، اتابک اعظم امیرکبیر رتق و فتق امور می کرد.

در [۹۲] ذکر مجملی از حالات

جناب جلالت مآب صاحب کافی و خواجه وافی

میرزا نصرالله خان المدعو به میرزا آقا خان

خلف الصدق مقرب الخاقان میرزا اسدالله خان نوری مغفور و

احضار آن جناب از کاشان و تفویض کفالت و وکالت و

لقب اعتمادالدوله گی و مساهمت و مشارکت دادن

در امور وزارت و صدارت با امیرکبیر اتابک اعظم

جناب جلالت مآب امارت انتساب میرزا تقی خان فراهانی

اگر چه از سیاق و فحوای مرقومات دیباچه اول این کتاب جامع و از مضمونات نگاشته در طی این وقایع نسب و حسب جناب جلالت مآب وزیر لشکر منصوره واضح است، ولی هر سخن را مقامی است و شایسته هر مقامی کلامی، قدرت کامله یزدانی اگر چه در ایجاد برفور قادر است ولی حکمت بالغه اش تعالی شأنه در تکوین مخلوقات و تمکین ممکنات اقتضای تدریج فرموده، چنانکه در خلقت طینت آدم ابوالبشر اربعین صباحاً مشهور است، در تربیت وجودات کامله نیز ترتیب مقامات و ارتقای به مراقی حالات مشهود است، نردبان عزت و منصب را پایه ها است که مرتبه به مرتبه باید بر آن بر شد، تعجیل و شتاب برنتابد.

علی الجملة اجداد امجاد میرزا اسدالله خان نوری از اولاد و احفاد خواجه بزرگوار مدنی مولد ابوالصلت عبدالسلام بن صالح الهروی مرید و محرم اسرار حضرت امام

علی بن موسی الرضا علیه التحیه و الثناء، بدین وجه طایفه شریفه ایشان را طایفه خواجه گویند و غالباً از اهل علم و عبادت بوده‌اند و کمتر ملازمت نموده، اما جدّ اعلایش حاجی میرزا محمد اکبر که فرزند خواجه بیک و نبیره خواجه لطف‌الله اباصلتی بوده صاحب دولت و ثروت تمام گشته، مرجع و ملجاء خواص و عوام رستم‌دار و مازندران و گیلان شده، حکام مازندران در خدمت شاه عباس ثانی صفوی گاه ورود به مازندران و عزیمت اشرف البلاد و فرح آباد از او شکوه کردند که: صاحب داعیه و دولت و مرجعیت تمام است. شاه او را احضار فرموده، چون به حضور رسید، پادشاه که دلش مرآت ظهورات الهام غیبی و علوم لاریبی بود به نور کیاست و فراست دانست که در باب او آنچه عرض کرده‌اند محض غرض و حسد و افترا است، آنچه گفته بودند بدو فرمایش فرمود.

وی عرض کرد که: اجتماع و التجاری خلایق را در منزل و سرای من دوراه است: اول آنکه: غالباً از ظلم حکام فرار کرده به جانب این بلده روی می‌گذارند و ناچار دل از اهل و اوطان برمی‌دارند.

ثانی آنکه: مرا هر چه باشد از مجاوران و مسافران و ابن‌السبیل و میهمان دریغ نمی‌کنم، سعایت حکام برای آن است که مرا متهم و ضایع نمایند و اموال مرا تصاحب کنند.

شاه دانش آگاه به یقین دانست که سخن او محض صدق است، ارباب اغراض را سیاست فرمود و در مرتبه و راتبه حاجی میرزا محمد اکبر افزود، و حکومت آن ولایت را به پسرش خواجه ابدال بیک داد و پسر دیگرش حاجی طاهر بیک را به همراه برده، از کمال اطمینان «حرم آقاسی» و «اشیک آقاسی حرم» لقب داد.

و ابدال بیک را فرزندی آقاربع نام بود و کلانتری آن ولایت بدو تفویض یافت، فرزند دیگرش میرزا هاشم نام از مستوفیان نادر شاه بود، و فرزند دیگرش محمدخان بعد از پدر حکومت نور و کجور یافت، و فرزند دیگر را به نام پدر خود حاجی میرزا محمد اکبر موسوم کرد، و من باب الحرمة میرزا آقا بابا می‌خوانده.

و در زمان الوارزنده که معرفتی به حال این سلسله شریفه نداشتند، حکومت آن ولایت از ایشان به سلسله دیگر منتقل افتاد، ولی در مقام کدخدائی و ریش سفیدی ولایت و طایفه خود مستقیم بودند.

و میرزا بابا والد ماجد مقرب‌الخاقان میرزا اسدالله خان نوری بوده ولی ملازمت نمی‌نموده، سالها در عین مناعت و کمال قناعت می‌زیسته تا آفتاب دولت زندیه روی به زوال نهاد. چون مقدر بود که چندی فیوضات ظاهره این طایفه علیه نیز به عموم خلایق از معاصرین رسیده باشد، لهذا میرزا اسدالله خان که فی‌المثل شجر این ثمر بود او را به حکم علی‌مراد خان زند بر سبیل رهانت به اصفهان برده بودند، بعد از فوت علی‌مرادخان از اصفهان به استرآباد آمده به لشکر نویسی حضرت خاقان اکبر سعید شهید تن در داد، و پس از آن در دولت حضرت خاقان صاحبقران به کمال مرتبه محرمیت و عزت و اعتبار رسید، چنانکه در ضمن واقعات زمان خاقان صاحبقران مغفور گذشت. هر وقتی به خدمتی و منصبی اعلی و انساب مخصوص گشت و به واسطه امانت و دیانت به وزارت عساکر منصوره و معاملات تمامی سپاه اختصاص داشت.

چندی نیز به جای نواب شاهزاده امام ویردی میرزای کشیکچی باشی سر- کشیک امرای دربار و سرکردگان و غلامان خاصه حضرت خاقان صاحبقران بود، و در زمان غیبت موکب فیروزی کوکب سلطانی به اسفار و شکار، جنابش امین خزاین و حارس دفاین و حافظ حرم و سائیس ارک مبارکه می‌گشت، و برادرش نصرالله خان سرکرده ملازمان نوری و حکمران رستم‌دار بود، و مقرب‌الخاقان محمد زکی خان برادر دیگرش سردار کل و وزیر بالاستقلال فارس و کرمان و داماد حضرت خاقان صاحبقران، چنانکه در ضمن واقعات گذشته ترقیم یافته.

الحاصل فرزندان وی نیز همه با استعداد و عقل و تدبیر بعضی از اهل قلم و برخی از اهل شمشیر واقع شدند، میرزا هدایت‌الله در مستوفیان دیوان خاقانی نهایت استقلال و اعتبار و کفایت و کفالت داشت و چندی کشیکچی باشی خاقان صاحبقران بود، و حاجی شکرالله خان سرکرده هزار (۱۰۰۰) نفر تفنگچی خاصه از اهالی نور و حکمران بسیاری از سلاطین و صاحب منصبان معروف و مشهور بود و سیف و قلم را با یکدیگر جمع داشت. مدتها به سرداری و [۹۳] پیشکاری در ملک فارس سمت مصاهرت داشت، میرزا فتح‌الله فرزند دیگرش دبیری فاضل و حکیمی عاقل بود و اخلاقی به حد کمال و فتوت و ثباتی کامل داشت، همچنین سرکار میرزا فضل‌الله و آقا محمدحسن و جعفرقلی خان هر یک در مرتبه و مقام خود به صفات

حمیده متصف بودند.

ولی خاقان مغفور شاهنشاهی بود آزموده و مردم شناس و از بدو شباب در دولت و سلطنت گذارنیده، در عقل و تدبیر بی نظیر و فی الحقیقه از کل وزرای خود در امور مُلک بینا و داناتر، پیوسته در مقام تربیت ارباب استعداد بود و فرزند ارجمند خان معظم‌الیه جناب میرزا نصرالله خان المدعو به «میرزا آقاخان» که سمی عم مکرم خود و والدۀ ماجده اش صبیبه مسلم بیگ و نواده رضاقلی خان گرجی که از جانب نادر شاه افشار سر کرده ملازمان آن ولایت و حاکم ولایات رستمدار و به حسب سن از همه اصغر بود، در عقل و استعداد از دیگران اعقل و اکبر بشناخت و از امثال برگزیده، و در سن شباب او را نیابت وزارت عساکر رکابی داد، و در سفر و حضر در رکاب مستطاب بداشت. و روز به روز جوهر ذاتی او به ظهور و بروز آمد، رفته رفته به مرقات عزّت و اعتبار ترقی کرد و در مرآت ضمیر منیر شاهنشاهی به قبول تجلی نمود، تا چنان شد که او را با امرای کبیر و وزرای پیر به حضور خواندی، و در محافل خاص و مجالس با وی سخن از دقایق و حقایق مصالح ملکی راندی. چون رجحان فرزند جوان بر پدر پیر نه طریق مرّوت است تا او را در مراتب تربیت، چنانکه باید تقویت فرماید، میرزا اسدالله خان را در سنه یکهزار و دوست و چهل و پنج (۱۲۴۵ هـ / ۱۸۲۹ - ۱۸۳۰ م) به حکومت و ایالت ولایات رستمدار از نور و کجور و تنکابن و کلارستاق و حکمرانی ایلات خواجه‌وند و عبدالملکی که ساکنین آن مرز و بوم بودند مأمور فرمود، و جنابش به واسطه حب وطن به قبول این خدمت تن در داد، لهذا جناب میرزا آقاخان بالاستقلال به وزارت عساکر مخصوص شد و روز به روز اعتبار و اقتدارش افزود، و در دولت خاقان صاحبقران هم‌رتبه وزرای بزرگ گشت و به عقل و تدبیر و جودت ذهن و فطنت طبع مشهور آمد، و غالب ارباب بصیرت را مشهود بود که خدمتش به تدریج به مناصب اعلی خواهد رسید.

مع‌القصد چون روزگار خاقان صاحبقران در اصفهان به سر آمد، اختلافی تمام در میان شاهزادگان و امرای بزرگ روی داد، بیم آن بود که رشته نظم سپاه گسیخته و بنیاد قصر سلطنت ریخته گردد، و جنابش سرگردگان مازندران را بخواند و ائتفاق داد، و در کمال انتظام نعش شریف و حرم محترم و خزینه و اثاثه سلطنت را از

اصفهان به غائله و حادثه به طهران رسانید. با اینکه شاهزادگان ایران را هواها در سر بود به اتفاق امرای دربار به حضرت ولیعهد دولت ابدمهد در عزیمت طهران از تبریز عریضه فرستاده، سلیل جلیل خاقان صاحبقران چون بر تخت ملک جلوس فرمود، در کفالت امور لشکر و دخالت رموز کشور مستقل و مستعدش داشت.

و چون جناب فضایل مآب حاجی میرزا آقاسی لختی تندخو و دشنام‌گو بود، عموم امرای دولت بلکه تمام اهالی مملکت از او طبعی رمیده داشتند و به واسطه حسن خلق و مردم‌داری و مردم‌شناسی و پاکی فطرت و نرمی زبان و شیرینی بیان و پشاست ناصیه و کفایت امور، جمهور خلائق مایل به جناب وزیر لشکر بودند و سخن راست با وی در میان داشتند، چنانکه من بنده که به واسطه انتسابی در سرای جناب حاجی ساکن و علی‌الظاهر بوی بسته بودم، ولی باطناً دل در خلوص و ارادت خان معظم پیوسته داشتم، اگر چیزی متعلق به امور ایشان می‌شنیدم به واسطه عریضه یا پیغام به خدمتش انهی می‌کردم، تا چنان افتاد که جناب حاجی با همه اختیار و اقتدار بر او رشک برد و اظهار استعفای از وزارت کرد، ناچار شاهنشاه معظم محمد شاه طاب‌ثراه به جهت اسکات جناب حاجی، وزیر لشکر را به توقف کاشان مامور فرمود^۱. لہذا در ایام غیبتش در مملکت فتنه‌ها برخواست و خراسان

۱. در توطئه‌ای که جمعی از رجال سرشناس با هم متحد شده و برای عزل حاج میرزا آقاسی اقدام کرده بودند، میرزا آقاخان نیز در آن توطئه دخیل بود و حاج میرزا آقاسی پس از اطلاع از قضیه، با اجازه شاه او را در ۱۲۶۱ ه. ق سخت تنبیه کرد و پس از گرفتن ده هزار تومان به عنوان جریمه، او را با برادر بزرگش میرزا فضل‌الله امیر دیوان به کاشان تبعید نمود و پس از فوت محمد شاه و برکناری حاج میرزا آقاسی بی‌اجازه به تهران آمد و در سر سفارت انگلیس به قول مخبرالسلطنه «سر سپرد و خود را به دستگاه مادر شاه بست». به روایت دیگر گویند که: به حاجی میرزا آقاسی خیر دادند که شبها میرزا آقاخان نوری با لباس میدل به سفارت انگلیس می‌رود. حاجی میرزا آقاسی در اطراف سفارت مأمور گذاشت که میرزا آقاخان را پس از خروج از سفارت دستگیر کنند و به حضور او برند. چنین شد و میرزا آقاخان نوری دستگیر و به جرم جاسوسی به دستور حاجی میرزا آقاسی فلک و پانصد چوبیش زدند و پس از آن به کاشان تبعید شد. پس از فوت محمد شاه بی‌خبر به تهران آمد. پس از آنکه امیرکبیر و ناصرالدین شاه به تهران آمدند، امیرکبیر از او مؤاخذه کرد که چرا بدون اجازه از کاشان به تهران آمده است و امر کرد که به کاشان برگردد. میرزا آقاخان به سفارت انگلیس در قلهک متحصن شد و هر قدر سفارت و وساطت او را نزد میرزا تقی‌خان نمود مورد قبول واقع نشد، وقتی کار به اینجا رسید وزیر مختار انگلستان اعلام کرد که: میرزا آقاخان تبعه انگلستان است و ورقه تابعیت دارد و از این تاریخ باید مانند ←

معدن خلاف و مرکز مصاف گشت و تا انجام مدّت آن جناب انتظامی نگرفت. در این ایام که روزگار پادشاه مغفوره سر رسید و حضرت شهریار منصور از تبریز عزیمت دارالخلافه فرمود به حکم احضار و دستخط خاصه جناب وزیر لشکر از کاشان عزیمت طهران کرد، امرای جمهوریّه که منتظر مقدم مبارک حضرت شاهنشاهی از تبریز بودند و به اتفاق رتق و فتق امری نمودند از ورود ناگاه آن وزیر آگاه متوحش شدند، جنابش پس از ورود حسب الامر در عمارت خورشید نزول کرد و کل اهالی مازندران از سرکردگان و سرتیپان و مستوفیان و صاحب منصبان رجوع به جمهوریّه نمودند، و تمامی در مجلس سامی او اجتماع داشتند. این قبول عامه که خاصّه او بود امرای جمهوریّه و امنای رکاب نصرت مآب پادشاهی را متوحش و متدهش نمود، زیرا که ترجیح مفضول بر فاضل و تقدیم مجعول بر جاعل در هیچ مقامی جایز نخواهد بود، چندانکه از اردو و شهر در ترضیع جنابش سعایتها رفت فایدتی نبخشید، بلکه مزید اجلال و اقتدارش آمد.

چون جناب میرزا محمدتقی خان در تبریز و عرض راه به خدمت شاهنشاه بر امثال تقدیم یافته بود و عساکر ماموره به رکاب غالباً اهالی آذربایجان و فتنه سالار و اختلال امر خراسان هنوز در میان بود، حضرت پادشاه ظل الله دریا دل دانشمند کامل چنان صلاح دیدند که جناب وزیر لشکر با جناب امیرکبیر طریق مودت پوید و سخن از موافقت گوید تا در امورات نظامی و در فتورات قوامی حاصل آید.

لهذا فی مابین آن دو دبیر و وزیر صافی ضمیر رتق و فتق و بسط و قبض و حل و عقد [۹۴] امورات ملکی به مشاوره و مشارکه مقرر افتاد، و به جای منصب وزارت- لشکر جنابش را به وزارت کشور اعتلا و اقتدار افزود. و چون اعتماد کلی بر رأی و کفایت آن جناب داشت «اعتمادالدوله» که لقب مخصوص وزرای بزرگ سلاطین صفویه است خاصّه وی کرد و به خلعت خاصش اختصاص داد و به نظم کشور مأمور فرمود، چه بینش و استحضار جناب جلالت مآب اعتمادالدوله العلیه العالیه در دقایق امور و حقایق جمهور ممالک محروسه بیشتر از جناب امیرکبیر بود که او از بدو شباب جز از آذربایجان از بلاد دیگر ایران معرفی حاصل نکرده و خلایق هر بلده و بزرگان هر فرقه را به واجبی نمی شناخت، لهذا اتفاق این دو مشیر بی نفاق

مایه انتظام مهام بزرگ گردید و غالباً با یکدیگر مشاوره فرموده اجرای احکام همی کردند و پیکر شخص دولت رافی المثل به منزله یمین و یسار بودند، یا چهره مملکت را به مثابه دو دیده روشن شدند که گفته‌اند:

نظم

دو یار با هم اگر یکدلند چون مقراض
 بُرند از همه عالم ولی زخود نبرند
 و راتفاق نمایند و عزم جزم کنند
 سزد که پرده افلاک را زهم بدرند
 مثال آن بنمایم ترا ز مهره نرد
 یکان یکان بسوی خانه راه می نبرند
 ولی دو مهره چو هم پشت یکدیگر گردند
 دگر طپانچه شش را بهیچ رو نخرند

ذکر استقلال سالار در مشهد مقدس و

عزیمت نواب حشمت الدوله حمزه میرزا به صوب هرات و
رفتن حاجی نورمحمد خان و سلیمان خان به استمالت سالار و
مامور فرمودن نواب مستطاب امیرزاده مکرم
سلطان مراد میرزای حسام السلطنه به ولایت خراسان و
مدافعه سالار و آمدن سام خان ایلخانی به سبزوار

سابقاً مرقوم افتاد که نواب مستطاب امیرزاده آزاده حمزه میرزا والی والای
خراسان در ارک مشهد مقدس بود و اهالی مشهد مقدس خاصه حاجی میرزا محمد
خان بیگلریگی دولو مسرعی سریع السیر اسرع من الطیر به طلب سالار فرستادند و
او وارد شهر مقدس گردیده و با امیرزاده و الانزاد به محاربه و مدافعه درآمد و از ارک
و شهر همه روزه اشتعال نوایر اقتتال به فلک الافلاک اتصال داشت و امیرزاده دلیر
اصلاً به مسامحه و تقصیر تن در نمی داد، ولی از تقدیر غافل بود که لعاب قضا
اسبابی دگرگونه در دست آورده و باز یچه تازه بنیاد نهاده، به ناگاه از طرف طهران
خبر وحشت اثر رحیل پادشاه بی عدیل در خراسان انتشار و اشتهار یافت.

سالار وقوع این کار را از اتفاقات حسنه و آثار اقبال خود دانسته کوس شادبانه
بلند آوازه کرد و دعاوی بیهوده کهن گشته را تازه، نواب امیرزاده از استماع این خبر
جانسوز در بحر حیرت غوطه ور شد، و در خلال این حال اعوان و انصار خراسانی
نواب اشرف والا حمزه میرزا چنانکه رسم عامه خلائق دنیا پرست است به جانب
سالار میل کردند و سالار غلبه تمام یافت و در امر محاصره ارک بر جسارت افزود، و
امر معاش بر ملتزمین رکاب امیرزاده والا جناب تنگ گشت. مع هذا دل بد نکرده به
هر مقدار که صورت امکان داشت از نقد و جنس به ملازمان خود داده، محصور و

متحصن بماند تا کار به جایی رسید که مدتی به لحوم اسب و شتر سد جوع می‌کردند.

در این اثنا ظهیرالدوله یارمحمدخان افغان درانی با پنج شش عراده توپ و ده دوازده هزار (۱۰۰۰۰-۱۲۰۰۰) کس از سواران افغانه و طوایف ساکنه هرات به حوالی مشهد مقدس درآمد و بهر دو سوی نامه کرد و خود را معاون وانمود.

چون این وقایع به دارالخلافه طهران رسید، اصلاح این مفاصد را اهم و اولی از همه مطالب و مقاصد دانستند، نخست حاجی نورمحمدخان سردار برادر آصف‌الدوله را با سلیمان خان بن محمدولی خان افشار به استمالت سالار و امرای خراسان مأمور داشتند و در ورود ایشان به شهر سبزوار معلوم شد که ظهیرالدوله یارمحمد افغان به حفظ و صیانت و عون و حمایت نواب امیرزاده معظم حشمت‌الدوله حمزه میرزا آمده، و خدمتش را به خروج از ارک و عزیمت به هرات دعوت نموده، و امیرزاده نیز دعوت او را اجابت فرموده.

سلیمان خان افشار که مردی دانا و هشیار است مراسلات مشفقانه مشعر بر مرحمت و التفات خسروانه به سالار و جعفرقلی خان ایلخانی شادلو نوشته با فرستاده‌ای از خود فرستاده در بند فریمون رسید. و بعد از ارسال مراسلات با نورمحمدخان سردار به جانب نیشابور عزیمت نموده، مشخص گردید که جعفرقلی خان ایلخانی که در اردوی ظهیرالدوله بوده، دیگر باره نزد سالار آمده است، سببش آن است که در وقتی که نواب حشمت‌الدوله قاجار و جناب ظهیرالدوله افغان با یکدیگر بوده و به جهت اطمینان خاطر و استمالت قلوب سالار و اهالی شهر نوشتجات بدانها می‌فرستادند، جواب داده‌اند که: اگر جعفرقلی خان را برای اطمینان ما به شهر بفرستید که شفاهاً ما را مطمئن کند، با او اطاعت خواهیم کرد. لهذا او را به شهر روانه کردند و بعد از ورود او را نگاهداشته رخصت رجعت به اردوی نواب حشمت‌الدوله و ظهیرالدوله ندادند. ایلخانی نیز ناچار با سالار مدارا می‌کرد و در این اوقات به مراسم پادشاهانه خسرو خطاپوش عطابخش امیدواری تمام پیدا کرده منتهز فرصت شرفیابی بود.

و چون نواب حشمت‌الدوله با ظهیرالدوله عزیمت جانب هرات فرمود، سالار بی‌منازع به ضبط خراسان مشغول شد و نیشابور و سبزوار و تربت را به برادر و پسر

و احبباء خود سپرد، و چون از آمدن عم خود نورمحمدخان و سلیمانخان استحضار یافت خود به تربت رفته و ایلخانی را به نیشابور فرستاد. و در وقتی که خوانین مذکور در خارج نیشابور به رباط شاهعباسی منزل کرده بودند، ایلخانی خراسان در رسید و او را استقبال کردند، و خان افشار هم در سر سواری و زمان ملاقات با او از عفو و بخشش پادشاهانه مقالات کرد، و او نیز عریضه‌ای مشتمل بر ندامت از مخالفت‌های گذشته و اظهار ضراعت و انقیاد نوشته [۹۵] در ضمن عریضه سلیمان خان به آستان شاهنشاه جهانبان انفاذ داشت.

و پس از روزی چند حسن خان سالار امورات خود را مضبوط کرده به نیشابور آمده با عم اکرم خود نورمحمدخان ملاقات و مقالات کرد. عم مکرم به نحوی که شایست و بایست فصول وافی و رموز شافی از نصایح پدران و مواعظ مشفقانه بیان کرد، مقرر بر آن شد که سالار یکی از فرزندان خود را با عریضه عفوانگیز به دربار اقدس شاهنشاهی فرستد. و این مقاولات یک دو هفته تطویل یافته بود، ناگاه خبر مأموریت نواب مستطاب امیرزاده معظم حسام السلطنه سلطان مراد میرزا به حوالی سبزوار رسیده بر وحشت سالار بیفزوده و از سرگفتگوی گذشته در گذشته به فکر محافظت خویش و محارست بلاد خراسان افتاد.

تبیین این مقال آنکه چون خبر فوت شاه مغفور به سالار رسید و قوت گرفت و نواب امیرزاده حشمت‌الدوله به راه هرات رفت، سالار مطمئن شده حکومت بلاد بر اخوان و اولاد خود سپرده عزیمت کرد که قبل از ورود حضرت ولیعهد دولت عاقبت محمود اگر تواند خود را به دارالملک طهران رساند، امنای دولت بعد از ورود مسعود اعلی نورمحمدخان و سلیمانخان را مأمور نمودند که او را استمالت داده، لختی در خواب غفلت کنند تا دیگر باره سپاه انجم حشر مأمور به خراسان شوند. بعد از ده (۱۰) روز از ورود مسعود اقدس شاهنشاه جناب اتابک اعظم و جناب اعتمادالدوله معظم چنان صلاح دیدند که فرصت به سالار نداده، چون نواب حشمت‌الدوله در خراسان نیست نواب امیرزاده حسام السلطنه با جماعتی از امرای دربار و عظمای سرکار به زودی روانه خراسان شوند. لهذا جمعی سواره و فوجهای متعدده را با توپخانه در خدمتش روانه داشتند که بعضی از آنها مذکور می‌شوند:

فوج نصرت مراغه جمعی جعفرقلی خان قاجار ولد اسکندر خان سردار، فوج مخبران شقاقی جمعی قاسم خان ولد حاجی آقا لرخان قراباغی، فوج مراغه به سرتیبی حسین پاشا خان، فوج قراجه داغی جمعی محمدعلی خان، فوج ماکوئی جمعی تیمور پاشای سرهنگ و سواره شاهیسون جمعی امیرخان بن نورالله خان، از سواره نوروز خان چاردولی و شاهیسون افشار و اینانلو و جعفرقلی خان شاطرانلو و جعفرقلی خان مشکینی جمعی دلیر رزم ساز با هجده (۱۸) عراده توپ قلعه کوب و یکهزار (۱۰۰۰) بار قورخانه از دارالخلافه منزل به منزل همی رفتند تا وارد مزینان شدند.

مزینانی لابد اطاعت کردند و در غره محرم الحرام به سبزواری رسیدند و دروازه شهر را بسته دیدند، ملا حسن صدجردی را به مطمئن کردن اهالی شهر روانه داشته باز نیامد، و نواب حسام السلطنه را معلوم شد که امیراصلان خان فرزند دلیر سالار در شهر است و ملاحسن را محبوس و از آمده مأیوس کرده، در مصلی که دو هزار و پانصد (۲۵۰۰) گام تا شهر مسافت دارد اردوی والا اوتراق گزیده، دیگر باره حکمی نوشته آدمی به نزد اعیان و علمای شهر فرستادند. جواب عرضه کردند که: اهالی خراسان از افواج اتراک به غایت هراسان و ابداً با ایشان نخواهند ساخت، از سبزواری کوچیده به نیشابور عزیمت فرمایند تا از دنبال شرفیاب شویم.

معلوم شد که هوای خدمت در سر ندارند و امیراصلان خان ایشان را از متابعت ممانعت می نماید، از سبزواری گذشتن و دشمن را در دنبال گذاشتن منافی حزم بود ناچار به محاصره شهر اشتغال ورزیدند و از قلت آزوقه تنگی تمام کشیدند، اضطراراً قشون به نهب و غارت بلوک کوه میش اقدام کرده مقداری گوسفند و گندم و آرد به اردو آوردند و روزی چند سدّ جوع و رفع حاجت نمودند و بهای یک من گندم به چهار هزار (۴۰۰۰) دینار رسید و به دست نمی آمد.

مقارن این حال فرستاده نتیجه الخوانین العظام سام خان بن رضاقلی خان گُرد زعفرانلو ایلخانی خراسان با عریضه مصادقت فریضه در رسید، مقصد و مطلب آنکه می خواهم برای خدمت به اردو آمده باشم و نمی دانم اردو در کجاست که شرفیاب شوم. فرستاده او از نواب امیرزاده حسام السلطنه مطابق آن سؤال راست